

## کارگران هیچ نفعی در نمایش «انتخابات» حکومت جهل و جنایت ندارند؟!

بهرام رحمانی  
bamdadpress@ownit.nu

سالی که نکوست از بهارش پیدا است. بهار امسال جامعه ایران، هم زمان با تبلیغات بی جان و مسخره ریاست جمهوری، با حمله به وبلاگ نویس ها، روزنامه نگاران، دستگیری فعالین جنبش کارگری، تعطیلی کارخانه ها و بی کارسازی های گسترده، تهدید و زندانی کردن فعالین جنبش زنان، سرکوب دانشجویان، ضرب و شتم خانواده های زندانیان سیاسی و هم چنین با طرح های وحشیانه و غیرانسانی «مبارزه با بدحجابی»، در خیابان ها به زنان و جوانان به شکل بسیار زنده و غیرانسانی حمله می کنند، در جریان است.

اکثریت جامعه ایران، با پوست و گوشت خود تجربه کرده اند که در این سی سال حاکمیت جمهوری اسلامی، نتایج مضحکه هر نمایش انتخاباتی، اگر برای سران و جناح های حکومتی تقسیم مجدد قدرت و چپاول منابع کشور است بر عکس، هیچ نفعی برای اکثریت مردم ایران به ویژه نیروی کار در پی نداشته است. همه دولت ها و ریاست جمهوری های تاکنونی از هر جناحی بر سر کار آمده اند تمام تلاش شان در راستای تثبیت حکومت اسلامی و تضمین بقای حاکمیت بوده است نه تامین نیازهای مردم و برقراری امنیت اقتصادی، اجتماعی، شغلی و جانی شهروندان. تنها کاندیداهای «مرد» جناح های حکومت اسلامی با گذشتن از فیلترهای امنیتی رنگارنگ در لیست باقی می ماند و هیچ سازمان و حزب و فرد مستقل از حکومت، حتی جرات کاندید شدن و نام نویسی برای انتخابات را ندارد. هیچ رسانه آزادی در این کشور وجود ندارد. شهروندان حق آزادانه کاندید شدن و به کاندیدای مورد نظر خود رای دادن ندارند. تا روزی که احزاب، سازمان ها، نهادهای دموکراتیک مردمی، رسانه های مستقل در ایران از آزادی فعالیت برخوردار نباشند، هرگونه انتخاباتی در این کشور پوچ و بی معنی است. این حقیقتی است که در مقابل همه قرار دارد و با هیچ توجیه و بهانه ای نمی توان این نمایش و ادای انتخاباتی که حکومت اسلامی می آورد نام حتا نیم بند انتخابات به آن نهاد. بنابراین، هر کسی و هر جریانی از چنین انتخاباتی دفاع کند یا ساده لوح است و یا منفعی در آن دارد؟! بنابراین، به دلیل این که سران و جناح های حکومت اسلامی و طرفداران آن ها از درون حکومت تا اپوزیسیون راست آن در داخل و خارج کشور، در سرکوب و استثمار شدید نیروی کار منافع مشترک طبقاتی دارند؛ شرکت کارگران و مردم محروم در چنین انتخاباتی به ضررشان است. در شرایطی که حتا دست مزد ناچیز کارگران را پرداخت نمی کنند و اعتراض بر حق شان را وحشیانه سرکوب می کنند و فعالین و رهبران شان را تهدید و زندانی می کنند و هرگونه فعالیت در راستای تشکل مستقل کارگری به عنوان به «خطر انداختن امنیت کشور» قلمداد شده و شکنجه و زندان به دنبال دارد. پس چرا باید به دشمنان قسم خورده طبقه کارگر و دشمنان آزادی های فردی و جمعی و آزادی بیان و اندیشه و تشکل رای داد؟ مگر در این سی سال، رای کارگران و مردم آزادی خواه به بهبود زندگی و اشتغال و آزادی شان منجر شده است؟!

اساسا تاکنون همه سران و چهره های سرشناس حکومت اسلامی و همه جناح هایشان در سرکوب آزادی های مردم، گسترش فقر اقتصادی و فرهنگی، سرکوب سیستماتیک زنان، سازمان دهی سانسور و اختناق، ترور، زندان، شکنجه، اعدام، فحشاء، سنگسار و تبلیغ خرافات اسلامی سهیم بوده اند.

نمایش انتخابات دهم ریاست جمهوری در ایران، قرار است روز ۲۲ خرداد ماه سال جاری برگزار شود. اما جناح معروف به «اصولگرا» تاکنون نامزد با نامزدهای مورد نظر خود را برای این نمایش انتخاباتی شان معرفی نکرده است. اما روشن است که نامزد اصلی این جناح، خود احمدی نژاد است. وی مدت هاست که با تقسیم پول و بخش یک نمونه سبب زمینی مجانی در سفرهای استانی اش و هم چنین اعطای عیدی ویژه به برخی مدیران، به برخی از نمایندگان رسانه ها و گروه های طرفدار خود، تبلیغات انتخاباتی خود را آغاز کرده است اما هنوز رسماً کاندیداتوری خود را اعلام نکرده است. روشن است که سیاست های ورشکسته و جانپاچه چهار سال گذشته دولت احمدی نژاد، اصولگرایان را دچار تشدد و به طور کلی برخی از طرفداران وی را نیز زمین گیر کرده است. گروه هایی از این جناح حتا تمایل به سوی موسوی پیدا کرده اند. مهم تر از همه، دست اندرکاران این جناح به خوبی آگاهند که موقعیت احمدی نژاد و هر کاندید دیگری که معرفی کنند در مقابل موسوی، بسیار ضعیف و شکننده است. چرا که موسوی هم حمایت جناح موسوم به «دوم خردادی» و یا «اصلاح طلبان حکومتی» را به دنبال دارد و هم با رهبری به توافق رسیده است و هم حمایت بسیاری از گروه های محافظه کار را دارد. و مهم تر از همه شرایط داخلی و بین المللی که حکومت اسلامی در آن قرار گرفته است به یک سویاپ اطمینان دیگری نیازی دارد که موسوی انتخاب اصلاح در این شرایط است. همان انتخاباتی که در دوره خاتمی به وقوع پیوست و وی هشت سال بقای حکومت اسلامی را به خوبی تضمین کرد. این بار خاتمی به عنوان «فهرمان» جناح «اصلاح طلبان»، ظاهراً به نفع موسوی کنار رفت. اما دلیل اصلی این است که خاتمی مهره سوخته ای برای حکومت اسلامی به شمار می آید. به قول دانشجویان معترض دانشگاه شیراز «دیگر کسی منتظر خاتمی نیست»!

البته کارشناسان و تئوریسین های حکومت اسلامی، از قبل این فکر را کرده اند که به احتمال قوی نمایش انتخاباتی در پیش، با بی تفاوتی مردم روبرو خواهد شد از این رو، داستان یک دولت «وحدت ملی» و یا «دولت ائتلافی» را پیش کشیده اند. برای اولین بار در فرهنگ سیاسی حکومت اسلامی ایران از این نوع دولت ها نام برده می شود.

علی اکبر ناطق نوری، سال گذشته بحث تشکیل یک دولت وحدت ملی را به میان کشید که با استقبال زیادی روبرو نشد. سپس محسن رضایی، دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام، چیزی شبیه به طرح ناطق نوری را مطرح کرد. این پیشنهادات با عکس العمل شدید طرفداران احمدی نژاد روبرو شد. زیرا آن ها این بحث ها را برای عبور از احمدی نژاد قلمداد کردند. سرانجام رضایی، در نامه سرگشاده ای که آذر ماه ۸۷ منتشر شد تاکید کرد منظور او ائتلاف در میان اصولگرایان است. در حالی که در طرح وحدت ملی قرار بود هر دو جناح اصلی میدان سیاست حکومت اسلامی با یکدیگر همکاری کنند. رضایی، پیشنهاد می کند چندی بعد از نامزدان بالقوه ریاست جمهوری از میان اصولگرایان گرد هم آیند، بر سر یک نفر توافق کنند و دیگران در کابینه او سهم داشته باشند. چندی پیش نیز لاریجانی، رییس مجلس این مساله را پیش کشید. در هر صورت این پیش بینی

تنورسین های حکومت اسلامی، ناشی از تردیدها و نگرانی هایشان است که در مورد انتخابات ۲۲ خرداد دارند. یعنی اگر نمایش انتخاباتی شان هم چنان با بی تفاوتی مردم روبرو شود به عنوان یک آلترناتیو «محکمه پسند» در بارگاه بورژوازی مدنظر داشته باشند؟

رئیس جمهوری آینده حکومت اسلامی، با توجه به وضعیت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی داخل کشور و موقعیت حکومت اسلامی در تحولات منطقه و گفتگوهایش با آمریکا، انتصاب می گردد و بی شک احمدی نژاد، این دوره شخص مناسبی برای پیش برد این تحولات نمی باشد. چرا که وی هم در سطح داخل کشور، به گسترش گرانی و تورم بی تفاوت بوده و سرکوب های شدید را به جامعه اعمال کرده است و هم در سطح بین المللی تشنج آفرین بوده است مهره مناسبی هم اگر بود فقط برای چهار سال گذشته بود اما برای چهار سال آینده سیاست های وی مشکل ساز برای کل حاکمیت است. بنابراین، با در نظر گرفتن موقعیت داخل کشور و هم چنین روابط و مناسبات بین المللی حکومت اسلامی، انتخاب اصلاح حکومت و ارگان ها و جناح هایش میرحسین موسوی است. اگر اتفاق غیرقابل پیش بینی و ناگهانی در این یک ماه و نیم به انتخابات مانده روی ندهد، موسوی رئیس جمهوری اسلامی برای ۴ سال آتی است. طیف های مختلف راست بیرون حکومت در داخل کشور تا اپوزیسیون راست خارج کشور، در تلاشند چهره معتدلی از موسوی نشان دهند. از این نظر، ضروری است که کارنامه موسوی هر چه بیش تر بازر شود تا اجازه داده نشود اپورتونیست ها و گرایش های راست از فراموشی حافظه تاریخی مردم به نفع موسوی، سوء استفاده کنند. از سویی به ویژه نیروی جوان شاید ایشان را خوب شناسند و در نفرت از احمدی نژاد، توهم تبلیغات طرفداران وی را بخورند.

موسوی، قبل از انقلاب ۵۷ مردم ایران، بساز و بفروش در کارهای ساختمانی بود. وی، بعد از انقلاب از بنیان گذاران حزب جمهوری اسلامی و سردبیر روزنامه جمهوری اسلامی بود. موسوی، در روزنامه جمهوری اسلامی، همان سیاستی را به عهده داشت که امروز شریعتمداری در روزنامه کیهان به عهده دارد؛ یعنی روزنامه جمهوری اسلامی، در سال های اوایل انقلاب مبلغ و مروج جهل و جنایت، چماقداری، سانسور، ترور و شکنجه و اعدام بود. در آن دوران، همه عناصر چماقدار، حزب الهی، فالانژ و آدم کش که به تجمعات احزاب و سازمان های چپ، تجمعات زنان، به رسانه ها، دفاتر سازمان ها و احزاب، تشکل های کارگری و دیگر تشکل های دمکراتیک و... حمله می کردند توسط حزب جمهوری اسلامی هدایت و رهبری می شدند. در آن دوران، حزب جمهوری اسلامی و ارگان سیاسی آن، یعنی روزنامه جمهوری اسلامی، نقش عمده سرکوب مخالفین حکومت را به عهده داشتند. این روزنامه، بعدها به نزدیک ترین ارگان تبلیغی سیاست های خامنیه ای، رهبر حکومت اسلامی تبدیل شد. موسوی، به دلیل سرکوب دستاوردهای انقلاب و انقلابیون و سازمان دهی گروه های سرکوب، انصار حزب الله و غیره همواره مورد حمایت خمینی بود. در واقع یک نیم آذری زبان منتشکل از خامنیه ای، خلیجی، موسوی، موسوی اردبیلی، موسوی تبریزی، آقازاده، ده نمکی، و... از جمله چهره های مخوف و جانی سال های اوایل انقلاب و سال های تثبیت حکومت اسلامی در طول جنگ هشت ساله بودند که برخی از آن ها در سال های اخیر، در جناح به اصطلاح «اصلاح طلب» جا خوش کرده اند.

هم اکنون هواداران موسوی، با ریاکاری زیادی حتا ناسیونالیسم ترکی «آذری-اسلامی» را در شهرهای آذربایجان باد می زنند تا با تحریک احساسات ناسیونالیستی، مردم این منطقه و هم چنین چند میلیون آذری ساکن تهران را با ریاکاری به پای صندوق های رای بکشانند.

مبلغان و طرفداران میرحسین موسوی، او را «نخست وزیر دوران دفاع مقدس» معرفی می کنند تا بر سرکوب های شدید و ترور و اعدام ده های هزار نفری مخالفین، افزایش تورم، کسر بودجه هنگفت، افزایش بی کاری، فقیرتر شدن افشار محروم، نابودی منابع پایه ای کشور در اثر پافشاری بر ادامه جنگ ایران و عراق با شعار «جنگ جنگ تا پیروزی»، «راه قدس از کربلا می گذرد» و... سرپوش بگذارند. ایشان تاکید کرده اند که: «باید توجه کنیم که توضیحات حضرت امام درباره اصطلاح اسلام ناب مربوط به دوسال آخر عمر مبارک ایشان است، طرح مکرر ویژگی های اسلام ناب در این دوران به گونه ای است که گویی ایشان زمینه خطر و انحرافی جدی در نوع فهم از اسلام را بسیار جدی می دیدند... من با این تلقی مفهوم «اسلام ناب محمدی» را مطرح کردم و معتقدم هنوز زمینه های این نوع نگاه چه در سیاست داخلی و چه در سیاست خارجی و هم چنین سیاست های اقتصادی و فرهنگی باقی ست؛ در میان مردم و مسئولان چنین نگاهی ریشه دار است و چنین نیست که این نگاه به اسلام به کلی از میان رفته باشد...» موسوی درباره نگاه فرهنگی اش نیز می گوید روش مورد نظر او، با «نگاه آیت الله خامنیه ای به مسائل فرهنگی» تعارض ندارد، و می توان با به کارگیری آن «ارزش های انقلابی و فرهنگی» را حفظ کرد...»

تاکید کنونی موسوی در بازگشت «به فضای انقلاب» و «اسلام ناب محمدی»، یادآور حمله به راه پیمایی ها و تجمعات در خیابان ها، حمله به کردستان و ترکمن صحرا، دانشگاه ها، کارگران، زنان، روشنفکران و آزادی بیان و اندیشه، اعدام های هولناک توسط آیت الله خلیجی، ترور مخالفین، زندان و شکنجه، فضا و سنگسار و... در سال های اوایل انقلاب بهمن ۵۷ است. اما وی به خوبی آگاه است که جامعه ایران، با فعالیت های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جنبش های اجتماعی پیکر و مداوم و جسورانه مستقل از دولت، نسبت به دیگر کشورهای منطقه فعال تر، سیاسی تر و معترض تر و متحول تر است. چرا که حکومت اسلامی پس از سی سال حاکمیت، هنوز نتوانسته است به یک حکومت با ثبات تبدیل شود. هر چند که این حکومت موفق شده است با سرکوب های خونین و برقراری اختناق شدید، احزاب و سازمان های سیاسی مخالف خود را به فعالیت زیرزمینی وادار نماید، اما جنبش های اجتماعی مقدم بر احزاب و سازمان های سیاسی هستند و شاید با سرکوب بتوان برای یک دوره جلو پیشروی این جنبش ها را گرفت اما با سرکوب نمی توان آن ها را برای همیشه وادار به سکوت کرد. هم چنان که جنبش کارگری، جنبش زنان و جنبش دانشجویی به ویژه در چند سال اخیر فعال تر شده اند و تهدید و دستگیری رهبران و فعالین آن ها نیز تاثیر چندانی در مبارزه پیگیر و بر حق آن ها در راه مبارزه برای آزادی، برابری، رفاه و انسانیت ندارد.

آیت الله خامنیه ای، در مرحله اول ریاست جمهوری خود، علی اکبر ولایتی را به عنوان نخست وزیر معرفی کرد که مجلس نپذیرفت و در پیشنهاد بعدی میرحسین موسوی را معرفی کرد که توسط مجلس پذیرفته شد. اما آیت الله خامنیه ای، در مرحله دوم ریاست جمهوری اش، در نظر داشت که فرد دیگری را به عنوان نخست وزیر به مجلس معرفی کند که با مخالفت خمینی روبرو شد. خمینی، بر ضرورت حضور موسوی تاکید کرد و موسوی

مجدداً نخست وزیر شد. اما با وجود تاکید خمینی به ادامه نخست وزیر موسوی، ۹۹ نفر از نمایندگان مجلس به وی رای ندادند. خمینی، شدیداً به منتقدین موسوی حمله می کرد و می گفت: «شما که عرضه اداره یک نانوايي را نداريد، چرا اين قدر به دولت خدمتگزار مهندس موسوي اعتراض مي كنيد...»

تشكيل ارگان مخوف ترين «وزرات اطلاعات» به مدیریت سعید حجاریان و از همان آغاز کارش به ریاست محمد ری شهری، علاوه بر سرکوب، دستگیری و اعدام دسته جمعی مخالفین حکومت، هم چنین ترور مخالفین در داخل و خارج کشور را نیز سازمان دهی می کرد، علاوه بر وزارت اطلاعات، اطلاعات ارتش و سپاه، نخست وزیر نیز رسماً ارگان اطلاعاتی خود را داشت که مستقیماً زیر نظر نخست وزیر، به فعالیت های تروریستی مشغول بود. در برخی از مواقع بین این ارگان های ترور، برای کشتن مخالفین رقابت شدیدی در می گرفت. دولت موسوی، در اجرای احکام و فتوای وحشیانه خمینی، لحظه ای تامل نمی کرد و کل قدرت حاکمیت را به کار می گرفت.

آیت الله خمینی، به کسانی که نسبت به فتواها و سیاست های وی و حکومت انتقاد می کردند ذره ای رحم نمی کرد. برای نمونه، آیت الله منتظری، نایب امام هنگامی که به زیاده روی های حکومت در سرکوب و کشتار انتقاد کرد برای همیشه از بارگاه رانده شد. خمینی، در یک سخنرانی خود، در حضور نمایندگان دور اول مجلس شورای اسلامی ایراد کرد با انتقاد از کم بودن کشتارها و آزاد گذاشتن بعضی از مخالفین این روایت از صدر اسلام را مطرح کرد که رسول خدا در یک روز ۷۰۰ نفر را گردن زد. ما نیز باید این گونه عمل بکنیم! پیش من می آیند و گریه می کنند که ما را دارند می کشند. در حالی که نمی دانند اسلام در حالی که دین رحمت است، اگر کسی هدایت نشد او را می کشد. اگر همه مخالفین را می کشتیم الان وضع ما این نبود. یک عده ای آمدند و هی من گفتند که سازمانی ها و آن هایی که دست شان به خون آلوده نیست را نکشیم و عفو کنیم و آزاد کنیم. و ما اشتباه کردیم و گوش دادیم و عده ای که در دست ما بودند را رها کردیم و حال وضع ما این شد. باید همه این گروه ها را خفه کنیم و با شدت عمل کنیم باهاشون تا گرفتاری نداشته باشیم.

وی در قسمت دیگری از سخنرانی خود می گوید که ما در انتخاب دولت موقت اشتباه کردیم و حال باید برای جبران یک دولت صددرصد اسلامی بر سر کار بیاید.

در واقع دولت مهندس موسوی، دولتی صددرصد اسلامی، با تایید صددرصد خمینی برای کشتن مخالفین و منتقدین به صحنه آمد. و واقعا دولت هشت ساله مهندس موسوی، با حمایت و پشتیبانی هم جانبه خمینی، و خامنه ای، رئیس جمهوری وقت این خواست و آرزوی خمینی را تا آن جا که قدرت داشت با کشتار و سرکوب و اعدام و رعب و وحشت و ترور در داخل و خارج کشور و تحمیل فقر و فلاکت فزاینده بر مردم، برآورده کرد.

بدین گونه، آیت الله خمینی، بنیان گذار حکومت اسلامی ایران، تنها رهبری در جهان بود که تروریسم دولتی را رسماً و علناً پیشه کرد. خمینی، در تاریخ ۲۵ بهمن ۱۳۶۷، فتوایی مبنی بر ترور سلمان رشدی به دلیل «ارتداد» و نوشتن کتاب «آیات شیطانی» صادر کرد، و جایزه ای سه میلیون دلاری برای کسی که فتوا را اجرا کند تعیین شد.

سران سرشناس حکومتی از جمله خامنه ای، گلبایگانی، فاضل لنکرانی، موسوی اردبیلی، یوسف صانعی، جوادی آملی، سیدمحمدحسین فضل الله، هاشمی رفسنجانی، جنتی، یزدی، حسن صانعی، سیدمحمد خاتمی و مهندس میرحسین موسوی (نخست وزیر وقت)، رسماً و علناً از حکم ترور خمینی دفاع کردند و بر قتل سلمان رشدی تاکید نمودند.

هنوز هم سردمداران حکومت اسلامی، نه تنها حکم خمینی بر علیه سلمان رشدی را لغو نکرده اند؛ بلکه هر سال نیز در سالگرد این حکم مرگ، بر آن تاکید می کنند و بنیاد ۱۵ خرداد و سپاه پاسداران نیز جایزه ترور سلمان رشدی را بالا می برند.

در سال ۱۹۹۱ مترجم آیات شیطانی به ژاپنی، هیتوشی ایگاریشی در توکیو با ضربات چاقو به قتل رسید، و به مترجم ایتالیایی کتاب هم در میلان حمله شد. در سال ۱۹۹۳ ناشر روزی کتاب مورد حمله مسلحانه قرار گرفت.

در واقع موسوی، در همه ارگان های مهم تصمیم گیری های سیاست های کلان حکومت اسلامی، در این سی سال گذشته حضور فعال داشته است. به طور خلاصه موسوی، نخست وزیر حکومت اسلامی ایران، پس از مهدی بازرگان، محمدعلی رحایی، محمدجواد باهنر و محمدرضا مهدوی کنی بود. موسوی در زمان ریاست جمهوری خامنه ای، به نخست وزیر رسید. مسئولیت های اجرایی وی عبارت بودند از: عضو شورای انقلاب اسلامی ۱۳۵۹-۱۳۵۸؛ عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی ۱۳۶۱-۱۳۵۷؛ رئیس دفتر سیاسی حزب جمهوری اسلامی ۱۳۶۰-۱۳۵۸؛ قائم مقام دبیرکل حزب جمهوری اسلامی ۱۳۶۰-۱۳۵۸؛ سردبیر روزنامه جمهوری اسلامی ۱۳۶۰-۱۳۵۸؛ وزیر امور خارجه ۱۳۶۱-۱۳۶۰؛ نخست وزیر ۱۳۶۸-۱۳۶۰؛ رئیس ستاد انقلاب فرهنگی ۱۳۶۰؛ رئیس شورای اقتصاد ۱۳۶۸-۱۳۶۰؛ رئیس بنیاد مستضعفان ۱۳۶۸-۱۳۶۰؛ رئیس ستاد فرماندهی کل نیروهای مسلح؛ عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام از سال ۱۳۶۸ (هنوز هم هست)؛ عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی از سال ۱۳۷۵ (هنوز هم هست)؛ مشاور سیاسی رئیس جمهور ۱۳۷۶-۱۳۶۸؛ مشاور عالی رئیس جمهور ۱۳۸۴-۱۳۷۶؛ رئیس شورای هنر از سال ۱۳۷۸ (هنوز هم هست)؛ رئیس فرهنگستان هنر از سال ۱۳۷۸ (هنوز هم هست) و... بنابراین، موسوی، علاوه بر پست هشت ساله نخست وزیر، به عنوان مشاور سیاسی دو دوره ریاست جمهوری رفسنجانی و هم چنین دو دوره ریاست جمهوری محمد خاتمی و هم چنین در مجمع تشخیص مصلحت نظام و شورای عالی انقلاب فرهنگی و... در سیاست گذاری های کلان کشور نقش مهمی ایفا کرده است و بر این اساس، کسانی که وی را ۲۰ سال به دور از سیاست معرفی می کنند هدف شان این است که وی در این ۲۰ سال در جنایات حکومت اسلامی نقشی نداشته است.

با پایان یافتن جنگ هشت ساله ایران و عراق، این احتمال می رفت که کارگران و مردم محروم دست به اعتراض بزنند. چون در طول هشت سال جنگ همه مطالبات و خواست های اقتصادی و اجتماعی آن ها، بی رحمانه سرکوب شده بود. در این دوره به بهانه جنگ، هر گونه مخالفت با حکومت خطر اعدام در برداشت. از این رو، حکومت برای پیش گیری از اعتصاب و اعتراض و مقاومت اجتماعی، قتل عام زندانیان سیاسی را در دستور کار حکومت و سران آن قرار داد. سران حکومت اسلامی، هزاران زندانی سیاسی را طی مدت کوتاهی اعدام و در گورهای دسته جمعی دفن کردند تا از این طریق هم جلو اعتراضات احتمالی مردمی را بگیرند و هم به مخالفان نشان دهند که اعتراض و مخالفت چه عاقبتی در پی دارد. همه سران و جناح های حکومت

اسلامی، در این جنایت تاریخی شرکت داشتند. اما اگر در این جا فقط دوره جنگ را در نظر بگیریم؛ در این دوره، خمینی، جنایت کار درجه یک و خامنه ای به عنوان رئیس جمهور و میرحسین موسوی به عنوان نخست وزیر، جنایت کاران درجه دوم و سوم همه جنایات سال های ۶۰ تا ۶۸ بودند. بنابراین، هم اکنون خامنه ای و موسوی، بهتر از هر کس دیگری می دانند که چه کسانی در گورستان خاوران و با دیگر گورهای دسته جمعی ناشناخته دفن شده اند.

شکی نیست که چنین حکومتی، سعید سلطانیور، شاعر انقلابی و چپ را اعدام کند؛ مختاری، پوینده و... را ترور نماید و حتی به نویسندگان یک مملکت ۷۵ میلیونی در سی سال حاکمیت خود، یک بار هم اجازه ندهد تشکل خود را به وجود آورند و جای ثابتی برای رفت و آمد خود و برگزاری جلسات شان داشته باشند. در این سال ها، هر گاه هیات دبیران کانون نویسندگان و یا جمع مشورتی کانون در خانه ای هم جمع شدند بلافاصله با یورش مامورین وزارت اطلاعات و سربازان گمنام زمان روبرو شدند و مورد تهدید و بازجویی و پرونده سازی قرار گرفتند. حکومتی که روزنامه نگار را اعدام و یا وبلاگ نویس را در زندان به طرز مشکوکی به قتل می رساند با بازی های شبه انتخاباتی اصلاح شدنی و تغییرپذیر نیست، بلکه باید آن را به عنوان یک آبنه چرکین و مسری با عمل جراحی از وجود جامعه بیرون کشید و دور انداخت.

بدین ترتیب، بنیان گذاران و سران حکومت اسلامی، نسلی جانی و تروریست و آدم کش را پرورش داده اند که ماهیت انسانی و انسان دوستی را از دست داده و به درندگانی تبدیل شده اند که برای حفظ منافع حاکمیت و بقای آن حاضرند باز هم خون انسان های بی شماری را بریزند. موسوی نیز در ردیف همین درندگان قرار دارد و کارنامه وی هم چون خامنه ای، احمدی نژاد، رفسنجانی و...، سیاه و سیاه و مملو از جهالت، جنایت، کشتار، اعدام و ترور است.

موسوی، قبل از اعلام کاندیداتوری خود، برای روزنامه ای به نام «کلمه سبز»، با صاحب امتیازی خود از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی مجوز انتشار گرفت. خبرگزاری فارس که تنها خبرگزاری است که به اخبار معاونت مطبوعاتی ارشاد دسترسی دارد، خبر داد هیات نظارت بر مطبوعات با انتشار روزنامه کلمه سبز به صاحب امتیازی میرحسین موسوی موافقت کرده است. هیات نظارت بر مطبوعات، طبق آئین نامه داخلی خود موظف است، درخواست چهره های سرشناس و مطرح حکومت را برای صدور مجوز و انتشار روزنامه، بدون نوبت در اولین جلسه خود بررسی کند.

محمد خاتمی، در تاریخ ۲۶ اسفند ۱۳۸۷ با انتشار بیانیه ای به طور رسمی از نامزدی در انتخابات ریاست جمهوری خرداد هشتاد و هشت انصراف داد و عرصه را به میرحسین موسوی سپرد. جمعیت توحید و تعاون که اعضای آن از نزدیکان موسوی و خاتمی هستند در آستانه انتخابات ششمین مجمع خود را برگزار کردند. سایت کلمه نیز توسط این جمعیت راه اندازی شده که وبسایت رسمی موسوی شناخته می شود.

میرحسین خود می گوید: «برای کشور احساس خطر می کنم.»؟! شعار میرحسین همان بازگشت به اسلام ناب و حمایت از مستضعفان است. اما وی توضیح نداده است که این احساس خطر وی، متوجه مسایل داخلی کشور است و یا مربوط به مسایل خارجی است. اما آنچه که مانند روز روشن است وی نیز همانند خاتمی به میدان آمده است تا در بهترین حالت در چارچوب قانون اساسی حکومت اسلامی، بقای حکومت را تضمین نماید. قانون اساسی که به قانون جنگل شباهت دارد و از جمله با انکاء به آن صاحبان قدرت، ضعفا را لت و پار می کنند.

از سوی دیگر، میرحسین موسوی، عصر روز دوشنبه ۱۷ فروردین ۱۳۸۸، با آیت الله خامنه ای، رهبر حکومت اسلامی دیدار و در مورد مسایل مهم داخلی و خارجی و انتخابات ریاست جمهوری با ایشان گفتگو کرد. ملاقات میرحسین موسوی با خامنه ای، تلاشی در جهت هم نظری آن ها برای بقای حکومت اسلامی در چهار سال آینده است و ربطی به بهبود وضعیت اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران و آزادی های فردی و جمعی شهروندان ندارد. وی، پس از دیدار با خامنه ای، اعلام کرد که تلاش خواهد کرد سیاست های خود را با سیاست های رهبر هماهنگ و نزدیک کند. ابطحنی که خود از حامیان سرسخت حضور خاتمی در انتخابات بود، بر ضرورت رایزنی هر نامزد انتخاباتی با خامنه ای تاکید کرده و گفته است: «رئیس جمهوری که رهبری با وی «متخالف» رسمی باشد، حتما در هیچ یک از شعارهای داخلی و خارجی اش موفقیت چندانی به دست نخواهد آورد و در آن صورت هر کس که باشد به خاطر منافع مردم هم که شده نباید کاندیدا شود.» بنابراین، رئیس جمهوری موظف است به ویژه سیاست های «رهبر» را که براساس قانون اساسی حکومت اسلامی، حرف اول و آخر را می زند را در جامعه اجرایی کند. رهبری که در سرکوب و کشتار و به ویژه در دشمنی و خصومت با آزادی بیان و قلم و اندیشه، شهرت جهانی دارد. ناگفته نماند که موسوی، در هشت سال ریاست جمهوری خامنه ای، نخست وزیر منتخب وی بود طبیعی ست که در سیاست های کلان کشور با همدیگر توافق و هم نظری زیادی داشته باشند.

روزنامه جمهوری اسلامی، نوشته است: مهندس میرحسین موسوی در دیدار با ۲۰۰ نفر از استادان فرهنگیان دانشجویان و اقشار مختلف خوزستان در تهران، به ارتباط خود با رهبر معظم انقلاب اشاره کرد و گفت: ما در کشور خود يك قانون اساسی داریم که در آن جایگاه نهادهای مختلف به دقت مشخص شده است و ما هم باید از همین جا شروع کنیم. این جا بحث از سلیقه اینجانب و دیگری بیهوده است و اگر کسی به قانون اساسی اعتقاد نداشته باشد و نامزد شود با مردم خدعه کرده است. بنده هم به ولایت فقیه معتقدم و اگر انتخاب شوم حتما ارتباطی قوی با رهبر معظم انقلاب ایجاد خواهم کرد.

هم چنان که در چهار سال گذشته احمدی نژاد تلاش کرده است سیاست های دولت خود را با سیاست های رهبری حکومت هم جهت کند از هم اکنون موسوی نیز اعلام کرده است که همان سیاست را ادامه خواهد داد.

عموما سران و عوامل حکومت اسلامی، بنیادها، نهادها و ارگان های رنگارنگی هم چون بنیاد مستضعفان، آستان قدس رضوی، بنیاد شهید، سازمان تبلیغات اسلامی، بنیاد امام و...، به وجود آورده اند که بخشی از درآمد نفت و تجارت و غیره را به حساب آن ها واریز می کنند تا به راحتی برداشت نمایند. این بنیادها، سرمایه گذاری های کلانی در عرصه تجارت داخلی و خارجی، صنایع کشور و هم چنین قاچاق اجناس و اسلحه و مواد مخدر و غیره کرده اند و از این طریق صاحب سرمایه های افسانه ای شده اند. نسل جدیدی از سرمایه داران در

ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی سر برآورده اند که بخش زیادی از آن ها نزدیکان سران حکومت در جامعه به نام «آقازاده» ها معروفند.

فقط دولت احمدی نژاد نیست که درآمدهای کشور را بر باد داده و مردم را به خاک سیاه نشانده و حتا حاضر نیست به مجلس هم جواب دهد که میلیاردها دلار از درآمدهای نفت را کجاها هزینه کرده است؛ دولت های قبلی نیز همین سیاست را داشتند.

عزت الله سبحانی، در ماهنامه خود «ایران فردا»، نوشته بود که طرف دوران موسوی، ۱۰۰ میلیارد دلار گم شده است. این رقم در مجلس شورای اسلامی، ۱۰۵ میلیارد دلار اعلام گردیده است.

دولت نهم، یعنی دولت احمدی نژاد، درآمد ارزی حاصل از فروش نفت و مشتقات نفتی طی نزدیک به چهار سال گذشته، رقمی در حدود ۲۷۰ تا ۲۰۰ میلیارد دلار داشته، در حالی که براساس آمار حدود ۲۰ میلیون نفر از مردم ایران در فقر عرق شده اند. گرانی و تورم کمرشکن شده است.

بنا به گزارش خبرنگار شهاب نیوز، در همین رابطه، یکی از روزنامه ها گزارش مفصلی را تحت عنوان «۲۷۰ میلیارد دلار پول نفت کجا هزینه شد؟» منتشر کرده است. در بخشی از این گزارش مفصل اظهارنظری تکان دهنده وجود دارد که خواننده را به تامل وا می دارد. آن جا که یک نماینده مجلس از تهیه گزارشی توسط رییس کمیسیون اقتصادی مجلس خبر می دهد که به ادعای او اثبات کرده است دولت نهم طی سه سال گذشته حدود ۱۲۴ میلیارد دلار از پول نفت را بدون ضابطه و مجوز خرج کرده است! ۱۲۴ میلیارد دلار یعنی ۱۲۴ هزار میلیارد تومان یا ۱۲۴،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ تومان. یعنی ۲،۷۵۰،۰۰۰ تومان به ازای هر نفر از واحدین شرایط رای در کشور یا تقریبا ۱،۶۵۰،۰۰۰ تومان به ازای هر نفر از مردم ایران.

علیرضا محجوب، نماینده مجلس شورای اسلامی، در پاسخ به پرسش روزنامه اعتماد گفته است: «آقای مصباحی مقدم رییس کمیسیون اقتصادی اخیرا گزارشی به نمایندگان داده اند که مشخص کرده ۱۲۴ میلیارد دلار از پول نفت بدون ضابطه خرج شده است یعنی دولت این میزان پول را بدون مجوز خرج کرده است. پیشنهاد می کنم این گزارش را از ایشان بگیرید. سنوال شما را پاسخ خواهد داد.»

یکی از نتایج چپاول اموال عمومی مردم و عدم توجه به زندگی شهروندان توسط حکومت، گسترش فقر و فلاکت اقتصادی و بحران های اجتماعی است. برای مثال، مدیر کل فرهنگی- تربیتی سازمان زندان ها چنین اقرار کرده است: «۵ تا ۷ درصد ورودی زندان ها را زنان و دختران و بقیه را مردان تشکیل می دهند که میانگین سن آن ها ۲۷ تا ۲۹ سال است و مواد مخدر از مهم ترین عوامل وقوع جرم. نزدیک به ۱۶۲ هزار نفر به دلیل ارتکاب جرایم مختلف در زندان های کشور به سر می برند. ۲۲ درصد جمعیت ورودی زندان های کشور جوان اند و سالانه ۲۷ تا ۲۳ هزار جوان در گروه سنی ۱۹ تا ۲۵ سال زندانی می شوند.

نزاع های دسته جمعی، فرار از خانه، اعتیاد، خودکشی، خانه های فساد و فحشا و پدیده مردان خیابانی، از جمله جرائم آن هاست. بیش از ۱۵ درصد زندانیان سواد خواندن و نوشتن ندارند. ۲۵ درصد نیز فقط تا مقطع ابتدایی تحصیل کرده اند. ۳۰ درصد زندانی ها شغل آزاد، ۱۸ درصد کارگر ساده، ۷ درصد بی کار، ۷ درصد کشاورز و ۸ درصد راننده اند. بیش از ۶۰ هزار زندانی ایران زن هستند.»

براساس اظهارات هاشم قاسمی، مدیرعامل انجمن خیریه حمایت از بیماران کلیوی ایران، بیش ترین اهداکنندگان کلیه در کشور را افراد ۲۵ تا ۳۶ ساله تشکیل می دهند که در فبال دریافت پول، اقدام به فروش عضو خود به بیماران نیازمند می کنند.

قاسمی، در گفتگو با خبرنگاری حکومتی مهر، گفته است: نتایج بررسی ها نشان می دهد ۷۰ درصد مشکلات مربوط به بیماری های کلیوی در کشور در سنین ۲۰ تا ۴۴ ساله رخ می دهد اما بیش از ۵۰ درصد اهداء کنندگان کلیه در رده سنی ۲۵ تا ۳۶ سال قرار دارند. ایران، با ۲۵ هزار پیوند در اهدای کلیه از پیوند زنده در «حایگاه برتر جهانی» ایستاده است؟!

بیماران نیازمند کلیه معمولا بین یک تا چهار ماه در انتظار هدیه دهنده هستند و این در حالی است که بیش از ۹۵ درصد کلیه های اهدایی به صورت فروش کلیه انجام می شود.

مدیرعامل انجمن حمایت از بیماران کلیوی ایران، توضیح داد: آنچه در حال حاضر به اهداکننده کلیه آن هم برای هزینه های بستری و مراقبت های بعد از عمل پرداخت می شود حداکثر ۵ میلیون تومان است که یک میلیون آن را دولت و ۴ میلیون مابقی را دریافت کننده کلیه پرداخت می کند.

در حال حاضر انجمن خیریه حمایت از بیماران کلیوی ایران، دارای ۱۳۷ شعبه و دفتر در سراسر کشور است که بیماران دیالیزی نیازمند پیوند می توانند با مراجعه به این مراکز نسبت به پیگیری امور مربوط به درمان خود اقدام کنند.

قاسمی، در این اظهارات خود به دلایل این که چرا جوانان کلیه های خود را می فروشند هیچ اشاره نکرده است. از این رو، باید اضافه کرد که عامل اصلی فروش کلیه، پدیده خانمانسوزی به نام «فقر» است. عامل اصلی فقر در جامعه نیز حکومت اسلامی است. جوانان از سر ناچاری کلیه های خود را می فروشند تا بلکه برای مدتی زندگی خود را تامین کنند. عاقبت این جوانانی که ارگان های بدن خود را می فروشند بسیار دردناک است. در خبرها آمده است که برخی از آن ها در زیر تیغ جراحی جان می سپارند و یا عوارض بعدی آن ها را برای همیشه خانه نشین می کند. ایران تنها کشوری در جهان است که فروش کلیه در آن به لحاظ قانونی نه تنها آزاد است، بلکه حکومت نیز به کسانی که کلیه خود را «اهدای» می کنند جایزه نیز می دهد. فروش کلیه در ایران آن قدر عمومیت دارد که حتا برخی از اروپائیان برای پیوند کلیه به ایران سفر می کنند و این کار را به آسانی و با مبلغ کمی انجام می دهند که در کشور خودشان برای انجام آن، شاید سال ها منتظر بمانند.

در عرصه سرکوب آزادی بیان و اندیشه نیز سران حکومت اسلامی، در جهان معروفند. حکومت اسلامی ایران، در صدر کشورهای سرکوبگر آزادی بیان بر روی اینترنت در خاورمیانه است. مشاور دادستان کل کشور اعلام

کرده است که در ایران، پنج میلیون سایت برای «تهاجم به اخلاق و هویت دینی» مسدود شده اند. با این حال، ایران دارای فعال ترین وبلاگ نویسان در منطقه است. هم اکنون چهار وبلاگ نگار در ایران، زندانی هستند. اخیرا نیز یک وبلاگ نگار زندانی به طرز مشکوکی در زندان به قتل رسیده است. در عرصه اینترنت ایران دارای رشدی بالاتر از سطح متوسط در منطقه است. به نظر می رسد که با نزدیک شدن انتخابات ریاست جمهوری در خرداد ماه سال جاری مقامات مسئول بر شدت کنترل شبکه اینترنت افزوده اند. اصلی ترین شرکت های خدمات دهنده اینترنت وابسته به شرکت مخابرات ایران هستند. با وجود حضور شرکت های خصوصی، دولت نقش اصلی را در این بخش بر عهده دارد و توصیه های وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی محمد صفار هرنیدی برای سانسور به سرعت اجرا می شوند. اخیرا سپاه پاسداران، دولت و مجلس شورای اسلامی، تحرک تازه ای را برای مسدود کردن سایت ها و وبلاگ ها آغاز کرده اند.

علیرضا زاهدیان، معاون مرکز آمار ایران، روز دوم آذر ۱۳۸۷، از افزایش شدید تقاضا برای کار در ایران خبر داده و گفته است: «نرخ بی کاری در سال های آینده افزایش می یابد.» این سخنان پس از آن انتشار یافت که وزیر کار و امور اجتماعی اعلام کرد که حدود ۲۵۲ هزار کارگر در شش ماه نخست سال ۱۳۸۷ بی کار شده اند. یکی از دلایل افزایش بی کاری کارگران، تعطیلی واحدهای تولیدی با کاهش شیفت کاری آن ها است. برای نمونه، کارخانه لوله سازی اهواز، یکی از این واحدهای تولیدی است که در سال ۱۳۴۲ خورشیدی تاسیس شد و در حال حاضر، چهار شیفت کاری آن به یک شیفت کاهش یافته است. بر اساس گزارش ها، تاکنون دو هزار نفر از سه هزار کارگر کارخانه لوله سازی اهواز، که نیازهای وزارت نفت را تامین می کند، اخراج شده اند. در ایران سالیانه، یک و نیم میلیون نفر وارد بازار کار می شوند. طبق آمار ۲۰ سال گذشته، از ۱۳۶۵ تا ۱۳۸۵، تعداد فرصت های شغلی ایجاد شده، تنها ۹/۵ میلیون شغل بوده است؛ یعنی سالانه در حدود ۲۷۴ هزار فرصت شغلی ایجاد شده است. این آمار را با یک میلیون و ۲۰۰ هزار جویای کار مقایسه کنید که هر سال وارد بازار کار می شوند؛ در نتیجه، نرخ بی کاری در ایران، بر خلاف آمار دولتی ۱۳-۱۲ درصد، بیش از این ها و در حدود ۲۵ تا ۳۰ درصد است. رقم بی کاری در بین جوانان و تحصیل کرده ها نیز بسیار بالاست. حدود ۶۵ تا ۷۰ درصد کارگرانی که اکنون در کارخانه ها کار می کنند، قراردادی هستند. این قراردادها یک، دو یا سه ماهه است و بعد از این که دوره قرارداد تمام می شود، بعضی از این قراردادها تمدید می شوند و بعضی هم تمدید نمی شوند.

ایلنا، دوشنبه ۲۱ فروردین ۸۸، نوشت: دبیرکل خانه کارگر با پیش بینی وضعیت اقتصادی در سال ۸۸ اظهار داشت: آن طور که ارزیابی می شود، در سال ۸۸ مرگ بر ولادت در عرصه اقتصاد پیشی خواهد گرفت. علیرضا محبوب، دبیرکل خانه کارگر حکومت و نماینده مجلس شورای اسلامی، از تعطیلی ۴۰۰ بنگاه تولیدی و بی کاری ۲۰۰ هزار کارگر به عنوان شاهد مدعی خود یاد کرد و گفت: البته تا خرداد ماه آمار دقیقی منتشر خواهد شد. وی، هم چنین با اشاره به حادثه معدن باب نیز که روز گذشته رخ داد، تصریح کرد در حالی که روز گذشته آمار کارگران کشته شده در این حادثه ۱۲ نفر اعلام شده بود امروز آمار ۱۴ نفری اعلام شده است. بی شک به دلیل عدم وجود تجهیزات ایمنی در معادن چنین حادثه های ناگواری رخ می دهد.

سرمایه داران و حکومت اسلامی، علاوه بر سرکوب کارگران، تعطیلی کارخانه ها و اخراج دسته جمعی کارگران آن ها، حتا به مسایل ایمنی کارگران در محل کار نیز اهمیتی نمی دهند هر سال هزاران کارگر جان خود را از دست می دهند. نمونه آخری انفجار مهیبی در معدنی در زرنند کرمان است. ساعت ۱۰ و سی دقیقه صبح یک شنبه، ۲۱ فروردین ۸۸، در حوالی منطقه افق ۲ معدن زرنند انفجار مهیبی رخ داد. در هنگام انفجار تعداد زیادی کارگر مشغول کار بودند و طبق آمار دولتی که معمولا کم تر از آمار واقعی است ۱۴ نفر از کارگران جان خود را از دست داده و تعداد نامعلومی زخمی شدند. در این معدن در شش سال گذشته، ۴ انفجار روی داده و هر بار تعدادی از کارگران کشته شده اند. شش سال قبل این معدن به علت وجود در صد بسیار بالای گاز متان تعطیل شد، اما صاحب معدن که یکی از افراد بسیار با نفوذ کرمان است توسط ارتباطاتش در حکومت، معدن را دوباره به راه انداخت. حادثه دلخراش اخیر، به دلیل عدم توجه مسئولین این معدن به مسایل ایمنی، گزارش شده است. در خصوص علت حادثه گفته شده است که «انفجار حفره گاز داخل معدن باعث بروز حادثه گردید و این در حالی است که سیستم تهویه در حال کار بوده است.»

بنا به گفته یکی از مسئولین امنیتی این منطقه در زمینه نظارت و واگذاری معادن به شرکت های خصوصی، «با توجه به این که قبلا دو مورد حادثه برای معدن اتفاق افتاده است، نظارت عامه بر معادن در بخش های دولتی و هم چنین خصوصی به عهده شرکت ذغال سنگ کرمان مجموعا وزارت صنایع معادن می باشد...» عدم توجه مسئولین این معدن به مسایل ایمنی کارگران، به حدی آشکار بود که مقامات قضایی برای خاموش کردن اعتراض کارگران و خانواده های کارگران جان باخته، بلافاصله اعلام کردند که با حکم دادستان شهرستان زرنند، کارفرمای شرکت معدنی دلتا هزار بازداشت شد. دادستان شهرستان زرنند، گفته است: «اتهامات کارفرمای شرکت معدنی دلتا هزار، عدم نظارت فنی است که در این مورد پرونده ای تشکیل و در حال رسیدگی است.» هم چنین تعطیلی این معدن نیز توسط دادستانی صادر شده است. در انفجار قبلی این معدن، یکی از وزرای احمدی نژاد، بی شرمانه کارگران را مقصر این حادثه دانسته بود.

بحران اقتصادی، تورم و گرانی فزاینده، بی کاری وسیع، فقر و هم چنین سرکوب های حکومتی عوامل اصلی آسیب های اجتماعی و روانی در جامعه ایران است. مردمی که روزانه با مشکلات بسیاری برای گذران زندگی درگیرند، تعادل روحی و روانی برخی انسان ها به هم می ریزد. داور شیخاوندی، جامعه شناس و استاد دانشگاه در تهران، در گفتگو با یکی از رسانه ها، مشکل بی کاری و تبعات شهرنشینی را عامل ایجاد انواع افسردگی ها به خصوص در بین جوانان و زنان می داند. او می افزاید، برخی آمار نشان می دهد که روزانه بین ۹۰ تا ۱۰۰ نفر در تهران اقدام به خودکشی می کنند. این رقم کسانی را در بر می گیرد که تنها به بیمارستان لقمان الدوله مراجعه می کنند. از بقیه، آمار درستی در دست نیست و خوشبختانه تعداد زیادی از آنان از مرگ نجات پیدا می کنند.

به نظر این جامعه شناس، درآمد کم و کار زیاد، خستگی انسان ها و بحران هویت همراه با مشکلات فرهنگی، مردم تحت فشار را به جان هم می اندازد. در بیان این امر وی به افزایش ۱۰ تا ۱۵ درصدی جرایم اشاره می کند. و در نهایت، ناکامی ها و فشارها سبب سرخوردگی امپال و افسردگی شده، تفاهم را در حوزه مدنی، چه در خانواده و چه در جامعه کم می کند و خشونت به بار می آورد.

بدین ترتیب، حکومت اسلامی، پس از سی سال حاکمیت، به لحاظ اقتصادی اکثریت مردم ایران را به خاک سیاه نشانده و فقر به عنوان عامل اصلی آسیب ها و بحران های اجتماعی زندگی بسیاری از مردم ایران به ویژه جوانان را تهدید می کند. به لحاظ سیاسی، سرکوب های عربان حکومت اسلامی با تشدید سانسور و اختناق، تهدید و ترور، شکنجه و اعدام، قصاص و سنگسار و... به غیرانسانی ترین شکلی در جریان است. در چنین موقعیتی، برای جامعه ایران فرقی ندارد که رییس جمهور آینده ایران، موسوی باشد یا احمدی نژاد و یا یکی دیگر از جنس این ها به ریاست جمهوری برسد. اصولاً آنچه که اکنون برای جامعه ما، به عنوان مهم ترین مساله اهمیت دارد این است که جنبش های اجتماعی و فعالین آن ها چکار باید بکنند تا از یک سو، کام به کام خواست های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خود را به حاکمیت تحمیل کنند و از سوی دیگر، استراتژی برکناری کل حکومت اسلامی را دنبال نمایند؟ اولین گام در این راستا، باری رساندن به خودسازمان یابی این جنبش ها و همکاری آن ها با همدیگر و هم چنین تقویت جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دانشجویی و هم چنین فعالیت های نویسندگان، روزنامه نگاران و هنرمندان پیشرو و کمونیست است. در این دوره، یک امر مهم و حیاتی آوردن طرح ها و ایده های عملی و زمینی در جهت خودسازمان یابی جنبش های اجتماعی است. باید توازن فوای موجود را به نفع کارگران و مردم محروم و تحت ستم تغییر داد.

اکنون که اول ماه مه، روز جهانی کارگر را در پیش داریم و ارگان های سرکوب حکومت اسلامی نیز به حال آماده باش درآمده اند تا مانع برگزاری روز جهانی کارگر در ایران شوند؛ برای مثال حدود ۹۰ نفر از فعالین جنبش کارگری و اعضای کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری را در تاریخ ۲۸ فروردین ۸۸، فقط در شهر سنندج دستگیر و پس از پرونده سازی آن ها را آزاد می کنند. قبل از این نیز بر اساس حکم صادره از سوی دادگاه انقلاب دزفول، نجانی، احمدی، علیپور، نیکوفر و حیدری مهر، اعضای هیات مدیره سندیکای کارگران هفت تبه به سه سال محرومیت از عضویت در سندیکا و نیز حبس تعلیقی محکوم کرده اند. علی نجانی، در ۱۸ اسفند ماه ۸۷، ۲۷ روز بازداشت بود که ۲۴ روز از این بازداشت را در سلول انفرادی بازداشتگاه امنیتی اهواز با بازجویی های ۸-۷ ساعته با چشم بند گذراند و در تاریخ ۲۵ فروردین ۸۸ آزاد شد؛ روز دوشنبه ۲۱ فروردین ۸۸ نیز ۴ عضو سابق سندیکای اتوبوسرانی به نام های عبدالله الف، روزبه شمس، دانیال محمدنیا و سروش کاهنی در مقابل منازل شان دستگیر شدند. این فعالین کارگری، به دلیل دعوت از افشار جامعه برای شرکت در روز جهانی کارگر در پارک لاله توسط نیروهای اطلاعات دستگیر شدند و تشویش اذهان عمومی به آن ها تفهیم اتهام شد و... هدف همگی این اقدامات سرکوبگرانه ارگان های حکومتی، آفریدن رعب و وحشت و زهر چشم گرفتن از جنبش کارگری است. اقداماتی که در عزم و اراده کارگران برای برگزاری هر چه با شکوه تر روز جهانی شان و مبارزه پیکیرشان بر علیه سرمایه داران و حکومت اسلامی حامی سرمایه، کم ترین تأثیری ندارد.

در چنین موقعیتی طبیعی است که طبقه کارگر ایران نیز خود را به عنوان یک طبقه آگاه متحد و متشکل کند و اساسی ترین مطالبات و خواست های خود را مطرح نماید و یکی از شعارهای سراسری اش نیز در اول ماه مه امسال، عدم نرفتن به پای صندوق های رای حکومت اسلامی باشد.

دوم اردیبهشت ۱۳۸۸ - بیست و دوم آپریل ۲۰۰۹